

پاریزی، روستازاده دانشمند

علی اکبر جعفری ندوشن

نویسنده و مدرس دانشگاه
nadoushan@yahoo.com

خواندن این کتاب به آثار تاریخی دیگری از باستانی پاریزی هدایت شوم و کم‌کم هفت کتاب «سبعه ثمانیه» که همگی در نام خود عدد هفت داشتند مانند خاتون هفت‌قلعه و آسیای هفت‌سنگ را خواندم و به تدریج تاریخ‌نوشته‌های شیرین و جذاب او به سان دالانی خنک و مطبوع ما را در کویر سنت خشک آموزشی از گریزگاه کلاس تاریخ به منزلگاه خوش‌نشین تاریخ‌خوانی رهنمون ساخت. او با نشر زندانه و طنزآلود خود نه فقط تاریخ‌میدگانی چون ما را به جویبار هویت‌ساز تاریخ کشاند و مشروب و مشعوف تاریخ ساخت بلکه در واقع تاریخ را از گوشه انزوا خارج کرده و آن را بر سر سفره فرهنگی مردمی که حتی اندک سوادی داشتند، برده بود. به تعبیر دیگر، از وقایع و مباحثی که مرده‌ریگ کف رودخانه گذر ایام شمرده می‌شدند، با قلم جادویی خود، لؤلؤ و مرجانی ساخته بود که بر تارک مجالس و محافل فرهنگی به درخشش درمی‌آمدند و حتی در مباحثات و مجادلات روزانه مردمان نیز به کار بسته می‌شد. دکتر باستانی در جایی نوشته است: «تمام هنر من این است که تاریخ را از قصرهای مجلل پادشاهان به خرابه‌های کاهگلی مردم آوردم.»

— جذابیت آثار باستانی پاریزی به کتاب‌های تاریخی او هم منحصر نماند و سایر نوشته‌های فرهنگی و اجتماعی وی نیز خوانندگان فراوانی یافت چرا که بازم به مدد استعداد خارق‌العاده‌اش با استخدام وقایع و لطایف تاریخی، سایر مقولات فرهنگی را نیز پرکشش و معنی‌می‌ساخت و از این رو بود که در جامعه‌ای که حتی نخبگان و تحصیل‌کردگان آن با کتاب خواندن نیز چندان میانه‌ای ندارند و شمارگان کتاب‌های منتشره در آن هیچ‌گاه از مرز چند هزار نسخه در نمی‌گذرد، برخی از آثار باستانی ده‌ها بار تجدید چاپ شده‌اند.

— البته عده‌ای بر او ایراد می‌گرفتند که در مقام نوشتن خیلی حاشیه می‌رود و گاهی از اصل موضوع دور می‌افتد و رشته سخن از دستش خارج می‌شود؛ اما این شاخه به آن شاخه پریدن‌ها و حاشیه بر متن زدن‌ها و زیرنویس به متن آوردن‌ها و اصل و فرع کردن‌ها، خود سبک خاصی بود که همواره خواننده می‌توانست مطلب را از اول و وسط و آخر و یا زیرنویس و

استاد بزرگ تاریخ و ادب، دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، در آغازین روزهای سال به تاریخ پیوست. اغلب او را از طریق نوشته‌هایش که با طنز و حلاوتی خاص همراه بود می‌شناختیم و از قلم پیرانه او که سراسر شهد و شادی می‌افشاند و حوادث تلخ تاریخ را با طبع شوخ و شیرینش خواندنی می‌ساخت، اندر زها آموختیم و حکمت‌ها اندوختیم.

— به یاد دارم در دوران مدرسه آموزگاری عبوس، فضای سرد و مه‌آلود کلاس تاریخ را با سیاهه گنگ و گیج کتب درسی چنان به حفظ عناوین و نام‌های پادشاهان و سال‌های سلطنتشان در می‌آمیخت که کمتر دانش‌آموزی حتی با نام درس تاریخ، سر آشتی داشت. در اوج این رویگردانی و غفلت از اهمیت تاریخ، به‌ویژه با توجه به نقشی که این درس می‌توانست در شکل‌گیری هویت و شخصیت دانش‌آموز داشته باشد، روزی در بازار قدیمی شهر کتابی در دست بزازی دیدم که آنقدر غرق خواندنش بود که متوجه حضور مشتری نمی‌شد. کنجکاو شدم این چه کتابی است که در میانه بازار کسب و کار چنین خواننده یافته است. وقتی از او پرسیدم و جواب داد که تاریخ است، بر تعجب افزوده شد و تا او به مشتریانش مشغول شد کتاب را تورقی کردم. نام کتاب ذوالقرنین یا کوروش کبیر بود نوشته مولانا ابوالکلام آزاد، دانشمند مسلمان هندی، اما با ترجمه دکتر ابراهیم باستانی پاریزی که در مقام مترجم، مقدمه‌ای مفصل در حد یک کتاب بر آن نگاشته بود. این اتفاق ساده باعث شد تا با

سده‌ها و هزاره‌های طولانی، با وجود خست طبیعت به‌ویژه در زمینه مایه حیاتی چون آب، کویرنشینان به زندگانی خود ادامه داده‌اند و نه تنها زیست بوم خویش را حفظ کرده و توسعه داده‌اند بلکه خوب زیسته‌اند، تجارت کرده‌اند، کشاورزی کرده‌اند، دانش و حکمت و تجارب فراوان اندوخته‌اند و رجال و شخصیت‌های بسیاری تربیت کرده‌اند که منشاء آثار و آبادانی زیادی در سراسر کشور گشته‌اند. موضوعی نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت. دکتر باستانی در این کتاب از حدود دو هزار تن از رجال بزرگ علمی، ادبی، هنری، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران نام می‌برد که از شهرها و بخصوص روستاهای کویر برخاسته‌اند. از نظر دکتر باستانی پارسی این اسلوب زندگی را که کویرزیان از هیچ، همه چیز فراهم می‌سازند، می‌توان «حماسه کویر» نام نهاد.



خاطر من مانده است آن گاه که برای نکوداشت استاد دکتر قلمسپاه که به قول او نیم کرمانی و نیم یزدی بود خواستیم تا در جمع دانشجویان یزدی دانشگاه‌های تهران صحبت کند ساعاتی در وصف مظاهر خلاقیت و مدنیت کویرنشینان همچون قنات، کاریز، بادگیر، سیم گل و گاه گل... از سر شوق سخن گفت و درایت و سختکوشی و همت کویریان را ستود و ثبت و ضبط همه آثار و مفاخر فرهنگی کویر را به عنوان قطعه‌ای فاخر از پازل زیست‌بوم ایرانیان خواستار شد. او که به قول سعدی از روستازادگان دانشمند بود در حماسه کویر چنان در وصف دانشی مردان و زنان روستازاده و شرح زندگانی پر جوهر و طرب

اشارات بخواند بی آنکه چندان احساس ابهامی کند! چون علاوه بر مطالب تاریخی، سرشار بودند از موضوعات و مقولات گوناگون ادبی و اجتماعی و غیره. این روش نه تنها نوشته‌های او را از جهات مختلف غنا می‌بخشید و آن را از دیگران متمایز می‌ساخت، بلکه در تاریخ فرهنگ و ادب فارسی هم بی سابقه نبود مگر حضرت مولانا در مثنوی شریف کم‌بدین نمط رفته است؟

— قلم روان و پرمغز باستانی از اطلاعات و اخبار تاریخی گوناگونی مشحون بود و از حافظه قوی و ذهن وقّادی حکایت داشت که حتی جزئی‌ترین حوادث یومیّه تاریخی را فرایاد می‌آورد و نوشته‌اش را به گنجینه لبالب نکته و سنجه حکیمانه بدل می‌ساخت. تاریخ‌نویس‌های او همواره در دامنی از «سیر تا پیاز» مثل و مثل فارسی و عربی، شعر و روایت و داستان می‌غنود و از دلش سراسر حکمت و اندرز رندانه برمی‌خاست. دائماً با شاهد مثال‌هایی گوناگون از تاریخ انذار می‌داد که در جهان هیچ حادثه‌ای تازگی ندارد و هر اتفاقی که در روزگار امروز عجب مردمان را برمی‌انگیزد حدیثی مکرر و عبرت‌آموز است هر چند عبرت‌انگیزتر از آن، عبرت‌ناپذیری بشر است و ما اکثر العبر و اقل الاعتبار! وی در نوشتن این گنجینه‌نوشتارها تا همین اواخر دست به قلم بود و در روزنامه اطلاعات نوشته‌های خواندنی فراوانی از این دست به قلم می‌راند. سال‌ها بود که مشتری پرو پاقرص این دست‌نویس‌هایش بودم. باستانی علاوه بر مقالاتی که در نشریات می‌نوشت کتاب‌های زیادی هم دارد شاید بالغ بر شصت اثر. حتی مقدمه‌های کتاب‌هایش هم بسیار شیرین و خواندنی‌اند و این مقدمه‌ها در یک کتاب با نام جامع‌المقدمات گرد آمده‌اند.

— او علاوه بر اینکه تاریخ‌نگار یگانه‌ای بود و از سرپای قلم و قدم و قدحش تاریخ این سرزمین فرو می‌ریخت، اما بیش از آن، کویری آزاده‌منش بود. کتاب حماسه کویر او را که به تاریخ زادگاهم کویرستان یزد هم نقبی زده و بر فراز این سرزمین سترون، آسمانی پرستاره رصد کرده بود، در همان عنفوان جوانی بسیار معنی‌بخش و تأثیرگذار یافتم. استاد در این کتاب در قامت حماسه‌سرای کویر معتقد بود اینکه در طول

روستانشینان صاحب حکمت سخن به میان آورده که بسیاری از سموم تفاخر و تظاهر شهری زدگی و قشریت تجدطلبی را که قصد این بوم و بوستان کرده بود، برطرف ساخت تا دیگر عده‌ای به صرافت نیفتند پسوند و لایشان را از نام خود بردارند. لابد از همین رو بود که در نوشته صاحب نام دیگری «پاریز» را در کنار «پاریس» نشانند تا بگوید: «برای اینکه متوجه شوید که عوامل گستردگی فرهنگ در دنیا چه کسانی و چه نیروهایی هستند خدمتتان عرض می‌کنم که مرحوم سید احمد هدایت‌زاده پاریزی (معلم کلاس سوم و چهارم من)، روزها، ساعت‌های تفریح مدرسه می‌آمد روی یک نیمکت، در برابر آفتاب، زیر هلالی ایوان مدرسه — که پدرم ساخته بود — می‌نشست و صفحاتی از بینوایان و ویکتور هوگو را برای پدرم می‌خواند و پدرم — هم چنان که گویی یک کتاب مذهبی را تفسیر می‌کند — آنچه در باب فرانسه و رجال کتاب بینوایان می‌دانست و از این و آن — خصوصاً شیخ‌الملک شنیده یا خوانده بود — به زبان می‌آورد و من نیز که نورسیده بودم در اطراف آن‌ها می‌پلکیدم و اغلب گوش می‌کردم. حقیقت آن است که سی‌چهل سال قبل که به پاریس رفتم، بسیاری از نام‌های شهر پاریس و محلات آن، مثل مونپارناس و فونتن بلو و امثال آن کاملاً برایم شناخته شده بود. به خاطر دارم که آن روزها که در شهرک دانشگاهی (کوی دانشگاهی پاریس) منزل داشتم (۱۳۴۹ ش / ۱۹۷۰ م) یک روز متوجه شدم که نامه‌ای از پاریز از همین هدایت‌زاده برایم رسیده. او در آن نوشته بود: نور چشم من، حالا که در پاریس هستی، خواهش دارم یک روز بروی سر قبر ویکتور هوگو، و از جانب من سید اولاد پیغمبر، یک فاتحه بر مزار این آدم بنخوانی. تکلیف مهمی بود و خودم هم شرمنده بودم که چرا در این مدت من به سراغ قبر مردی که این همه در روحیه من مؤثر بوده است نرفته بودم. بالاخره پانتئون را پیدا کردم و رفتم و از پشت نرده‌ها، فاتحه معلم خود را خواندم. و در همان وقت با خود حساب کردم که نه نیروی ناپلئون، و نه قدرت دوگل، و نه میراژهای دوهزار، هیچ‌کدام آن توانایی را نداشته‌اند که مثل این مشت استخوان و ویکتور هوگو، از طریق بینوایان، فرهنگ فرانسه را به زوایای روستاهای ممالک دنیا، از جمله ایران، خصوصاً

کرمان و بالاخص پاریز برسانند.»

— باستانی با چنین دیدگاهی، خود نیز با تحقیق و تألیف بیش از ده‌ها اثر در مورد کرمان، این شهر را بیش از هر حاکم و فاتح و صاحب‌منصبی در طول تاریخ به جهان شناسانده است. او نشان داد که این اکسیر قلم و جوهر فرهنگ است که می‌تواند نام یک ده کوچک در کرانه کوی را چنین در سراسر عالم بگرداند و شهره آفاق کند و روستاهایی چون پاریز که در بیش از یک قرن پیش، از چنین جانمایه فرهنگی برخوردار بوده‌اند که فارغ از هر گونه جهل و تعصب و البته بی‌هیچ هیاهو و تنعمی چنین دانشی مردان بزرگ به فرهنگ ایران زمین ارزانی کرده‌اند، البته که در خور چنین آوازه‌ای هم هستند. روستاهایی که با انتقال سینه‌به‌سینه رشحات حکمت ایرانی به فرزندان خود همواره قناعت، بردباری، کوشش و خستگی‌ناپذیری را نیز ره‌توشه ماندگار تربیت شدگان خود ساخته‌اند. بر این اساس استاد باستانی همواره به زادگاهش پاریز و کرمان عشق می‌ورزید؛ عشقی که مصداق اتم و اکمل «حب الوطن» بود. در جایی نوشته بود: من هرچه بنویسم، بالاخره سر از پاریز در می‌آورد و باید یک جوری آن را به کرمان ربط دهم و ربط هم می‌داد. این علاقه‌مندی به وطن، برای کرمان هم برکات فراوانی داشت. نه تنها بسیاری را عشق به شهر آبا و اجدادی آموخت، بلکه تاریخ و فرهنگ کرمان در سایه این توجه تبویب شد و نشر یافت و کرمان‌شناسی به عنوان بخشی از ایران‌شناسی نضج و رشد پیدا کرد. خدایش رحمت کند که سنت‌های نیکی بنیان نهاد و الگوهای مؤثری فرارویمان گذاشت.

کزرار میرزا